

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

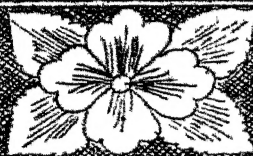
الحمد لله الذی کدرین زمان سینت آوان من تعظیفات حضرت قدوة الالبین
 زبدة العارفين عالم علم شریعت رسالک منازل طریقت پیر کامل عارف واصل
 غرض بجزوه حضرت شاه غلام حیات قادری قدس العزیز شرح نقشبندی که کتاب کتاب

رقعات لاجواب الموسوم به

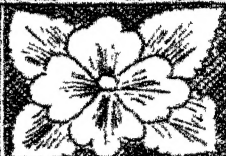


بهو جنت سر

فک ر عز شایسته و کلمن محمد بن محمد بن خطیب
 مسیخه دار دفتر ناظم خارج علامه حضرت خاص شاه زمان اصناف و
 اعلی حضرت فک رفعت سگند شریعت حضرت حضور نظام به غلام الله و غلام الله
 در مطبع ابوالعلائی به تمام محمد جعفر واقع حیدرآباد دکن مسیح کرنا



بسم الله الرحمن الرحيم



الحمد لله والمنه والسلام على رسول الله والتحية وعلى آله الأبرار و أصحابه الأبرار
 أما بعد اضعف العباد پابند بخیر می معیوب بنی هنری سر اسیمه حال پریشان
 مقال دور از نکات نادری فقیر حقیر شاه غلام جیلانی قادری - غفر الله له
 ولوالديه واصله تعالی الی مالدیه - به نگارش می آرد و گذارش
 میدارد که گلباهی چمنستان هذه الزمان به رنگ بنی بود بوی بنی رنگ اظهار
 و چمنستان این دوران به نشه بی سرور و سرور بی نشه ابهر - بحر سر و مزاج
 آفتد به مواجی است که در انبار رگ و ریشه اجسام انام بجائی خون بلغم روان
 است و تینه می طبع بران نازان - از الوف فونان و صوف شیون فن نشا
 نه جوهر بیت لطیف و لطیفه ایت شریف مانند باب قدر دانے

فی الوقت الموجود از طبیعتها منقود - ناقدردانی دون همتان گردن
 سخن را پست کرده است پس جودت پابست - مختصر آنکه درین زمان
 هنگامه ناقدردانی گرم است و باز از سخن فہمی سرد - پس بہ کدام توقع
 سخن پسیرائی توان ساخت و بہ کہ امید بہ عبارت آرای باید پرداخت
 لاکن و فور خواہش جو ہر شناس نکات رنگین لذت گیر سخنان نمکین
 دقیقه رس تیز نفس جودت را شکر فطرت را نمک سوم تعلقہ از ضلع مید
 دام اقبالہ و حسن اعمال - مخاطب گردید کہ چند رقعات مختصر عبارت
 قریب الفصاحت بہ محاورہ زبان مجاز بہ قانون ایجاز کہ تشویشی نیارد
 و جگرے سخا و بر زبان قلم آرد - ناچار در سن یکہزار و دوصد و شتاد
 و ہشت ستعدت تحریر گشت - تمام مصنف را از دعا مانده و قاری را
 از ہنر فائدہ باشد و سامع نیز قلم شرق بہ تر آشد - چون نفس بشیر مرکب
 از سہو و خطا است از ناظرین با عفا مبد و اربط - غنی قدم
 عفو چشم بند نہ و م شگفت بر چشم - بہر در پوشیدن است
 و عیب در جو شیدن - محمد شد علی کل حال و شکر اندزی
 شرف اللسان بالمقال -

آغاز رقعات

رقعه ۱- معدن کرم مخزن هم سلمه الله اکرم - بتاوی رسم سنون
کاشف مضمون ام مزاج داعی انجیر بنجیر - ورود نامه نامی مسرت بخش
خاطر پابند انتظار د و امی گردید - مصفا ترین راهی که کدورت
بکاه به نذر حسن اخلاق است که سبب بهبودی مخلوق و
خوشنودی خلاق - توفیق خیر رفیق باد -

رقعه ۲- عزیز جهان عزت تو امان حرکم الله بقا بالایان - تقدیم
سین خیر الورا سبب تحریر مدعا است - عزیزا سیکه پاس عزت
خود نذر حفظ عزت خود از دوستش واجب شمارد - اعنی از
صحبتش نفور و از موانتش دور باشد بقولیکه هر که از خدا
نه ترسد از و باید ترسید - برین نظر از دوستی غلام حیدر
پر حذر باید بود که کرم شنبو است و ستم حلو - زیاده حاجت
اعاده نیست -

رقعه ۳- اعلم العلماء صلح الصلح سلم الله تعالی - سلامی علیک
و قلبی له یک - سپاس جناب الهی باعث خیر خواهی آن فضیلت

پناهی است - حسن اعمال و ولایت لازوال که موقوف بر علم نیست -
 بی علما نه عالم و جاهل یکی است - چندی بی علی مولوی احمد علی
 بچشم خود ندیده اند که از چندی به مصاحبت علمای بی عمل گرویده -
 بصر حال خادم در دیشان خدا دوست باشید - تا مصروف شغل همه
 دوست که در دنیا و عقبی نتیجه یابد که شرحش قلم بر زبان نیارد و زیاد
 زیاده است -

رقعه - سالک طریق معرفت توفیق زید عشقه - بعد و عا
 حمد و نسبت کاشف روض حقیقت است - مقصود ازین تقریر آگاهی
 است به مقصود و نه میر - هر کس که از آگاهی غافل است اگر چه همه داشته
 باشد هیچ ندارد - و آن کس که آگاه هست اگر چه هیچ نداشته باشد
 همه دارد - غرض رعنائی مولی از همه اولی توفیق خیر زیاده باد -

رقعه - به باور علیخان صدر ایام تفرقات - رباعی
 بحر فطرت کمال جودت معدنی بود کرم چشم نصف جان حکمت مخزن بذل
 در دو عالم است بر عزم ترایا و رطلی نه زبان به کلام هستی عزیز و محترم
 دعا گو در علی حیدر نورقان تعلقدار سابق استجارت رقم بنا بر تعمیر مسجد منهدم

کرده بود۔ چون مقدمہ امر خیر بمعیت یادداشت تعلقہ دار صاحب
 موصوف بہ نظر صدر تعلقہ دار صاحب ست شمالی کہ غسوب بہ خاندان عا
 بودہ اند و بجائے منہدم الدین باسم محی الدین ستودہ۔ رسیدہ۔
 سرکہ برابر و جوابش را بذیل مرتوع اقلیمی کہ قانون جاریہ حال زیر
 تجویز نامش نہادہ است کشیدند۔ دعا گو بعد عرصہ دراز باب تمہد کیش
 باز کرد۔ جواب ناصواب از جناب اسم بے مسمی بطور معلی شرف تفاق
 یافت۔ کہ ہر کس فکر خانہ خود می دارد۔ این خانہ خداست فکر کش
 بہ صاحب خانہ کہ حق جل و علی است خواہد بود۔ ما و شمارا درین امر
 سترگ چہ تعلق۔ از معائنہ مضمون ہذہ بر حرارت اسلامیات صاحب
 ممدوح تحسین پا کردم و تاسف با خوردم کہ مسلمانان ہمین معنی دارند۔
 قصہ مختصر بعد زوال دولت صاحب ممدوح بہ صدر الہام مال گذار
 سرکار کے متحرک سند آن شد۔ جواب دغا نامہ کہ ورود یافت بلسلاک
 نقاش بمعیت ہذا عنان مدد بجانب آن معدن سخاقت۔ امید وارم
 کہ گوہر مریدیت آرام۔

وقت

محسن سبحان و محسن درویشان زید کریم بالا حسان -

اگرچه دعا منجز دعا است اما پذیرفته مجیب الاله - از سلف ضرب المثل مشهور است
که طعام خود پسندیده و لباس مردم پسندیده باید - برخلاف آن اکثر
مربیان بده از زمان تلابد تنگ و تنگ در پر و شکله باشد که بر سر می کنند
نه از ثوابیت خبر دارند و نه از نصیحت اثر می - حالانکه آن عزیز را
روشن چه در خورش و پوشش ازین ناچیز ملاحظه می نمایند عادت خود که
خو کرده او باشند محسور دنیا و الاخره است نمی گذارند - و ما
علی الرسول الا ببلایع - توفیق خیر رفیق باد -

رفع - کریم الصفات شریف الهمت احسن الله ما بغرت به
و به مطلب می پردازم - صحبت نیک ثمره دارد اما بتائی - و مجالست بد
طلا دتی بخشد اما به تعجیل - طلاوت آن لذت خوش اسمی است و نتیجه این
بد رسمی - عمر و روز را اعتبار نیست که فکر امر و زبرد فردا داشته آید
و اندیشه عاقبت بر غفلت گذاشته - اگرچه علامات نیک مردم
بسیار است و اوصاف صلیح خارج از شمار -

اما مختصر که ازین شناسائی غنا صحبت صالحین و مومنین بدست آید

تحریر می شود۔ اولاً قول و فعل کسیکه مطابق شرع شریف است بدانی
 که عا هرش لطیف است۔ ثانیاً اخلاق حمیده و عادات پسندیده
 بحکم تخلّق با خلاق الله۔ ظاهراً باشد دلش ظاهر باشد۔ ثالثاً ذکر
 دوام و توجه تام شامل حال و قال است پنداری که ذی نسبت و صفا
 حال است۔ پس مصاحبتش واجب شمار که به از طلا است بلکه خاک
 پایش کحل البصر دیده خویش ناکه به از اکیر کیمیا است۔ اگر چنین
 صحبت که بیان کرده ایم بنیان از مصاحبت و مجالست مردمان مان
 خواه از علما باشند یا از مشایخ برنامی۔ و به مطالعه کتب تفاسیر
 و احادیث و اقوال بزرگان قرون ثلاثه اشتغال داری۔

اگر زیاده ازین توفیق رفیق باشد مطالعه لمفوعات و دوستان خدا
 مثل غنیة الطالبین و کیمیائے سعادت و احیاء و خاتمه و غیره فرض
 شماری۔ احمد الله علی ذالک ^{ای اجابا العلم} حق نصیب کند و بمنزل مرام رساند
رقعه۔ مظهر کرم مصدر جم حفظکم الله تعالی۔ تقدیم مراسم
 اشتیاق کاشف مطلب و فاق است۔ خیریت مستدعیان عافیت
 ایشان همدوش سپاس یزدانت۔ در معامله دارالعمل بدترین

اعمال شیطانی رشوت شایست که خدا فراموشان غفلت اماده حتی بحیث
قرار داده اند۔ اگر گذراوقات از اغذیه چرب و شیرین سازند
موجب مقررہ کافیت۔ فرضاً اگر غدر کثرت عیال و اطفال پیش باشد
نان جو ارچہ بد است کہ حفظ از عزت بہ کہ حلوہ بذلت۔

رقعہ ۹۔ کثیر احسنات کیر التیات حفظ اللہ تعالیٰ عن الآفات
شوقیکہ در دل می دارم غیر از تنہا تہائے دیدار نیست و دعائیکہ مضر
ضمیر نیست ماورائی ترقی درجات ان احسن التیات عامی
در کار۔ مدعیان صورت پرست بہ لباس مشایخی بہ لاف
جد فروشی دعویٰ سلوک کہ می سازند کاذب اند عزیزان خوردن
برائے زلیتن و زلیتن برائے ذکر خالق ذوالمنن است نہ برائے
پرورش تن آسانی از بسیار خواریت و از بسیار خوارے
بسیار خواریت۔ کار سالک نیست کہ تن پروری کند۔

جیالتش برائے جان پروری است و جان پروری ہر مایہ سرور محی
ذکر ہستی لاکر ذکر نیست کہ بر ادائی دعویٰ زبانی دل بند کہ عیونہ مشغوف در بندگی از
مشاہدہ موجودات ہستی تخم غیرت پرستی ز فرغ دل نگرند قطعہ سلسلہ حیات مستعار است

بکار و دل بیار بودن کار اہل سلوک است و خلاف آن طریقہ صاحبان
شکوک زیادہ زیادہ است

رقعہ - سوادیدہ اخلاق و ادب و جریۃ اشفاق سلمہ الخلاق -

امر مسنون طریقہ است کہ در کافہ اسلام بہ لفظ سلام جاری است و ازان
خوشنودی حضرت باری او را ادا می نماید و بعدہ اظہار مدعا - خیر طلب
غیر آگاہی است و بعد پیش سپاس رب العالمین **۵** حقایق و دیدار
تواریک شدن طاق و ستاق و شتاق و شتاق و شتاق و شتاق و شتاق
کہ از طاق و شتاق و شتاق و شتاق و شتاق و شتاق و شتاق و شتاق
خبر است کہ با وجود انقضا و مدت مدید قاصد و نامہ ناپدید - چہ در عالم
ہستی حرف دوستی ہمین معنی دارد کہ مطلبش یک قلم صرف مرفوع القلمی
بمنہ نشکر کہ قلم مضیعت و فقار نفس - قرار داد المر اسلمہ نصف الموال
چہ عینیت و است - غیر مشائی مضی آئینہ از یاد آور می و ران
و در نہایت و بہ فراموشی مسرور - زیادہ دعا -

تذکرہ - شیخ بزم کرم - رزم ہم سلمہ اللہ الاکرم - لما زانجا
نہ صبر و استقامت و ہر خدش است نسبت خلیفہ زادگان خالق



دولت خاص چه در دنیا و آخرت همین طریقۀ مناصب ابتدا از وعاظ است
 و انتہا بر مدعا - شکر صحیفہ شریف کہ شرف نامہ کیف است بکہ زبان
 گزارم - جز آنکہ چند فقرات بہ صفت آن نگارم - نامہ نامی پیچیدہ
 تعویذ دل ریمیدہ و کفادہ فستج یا لب دادہ بیاضش صبح فرحت سوادش
 شام راحتہ نے نے بیاض آن بد بیضائی کلیم اللہ و سواد آن سدید اسے
 دل آگاہ - فاتحہ اش فاتح ابواب سرور - خاتمہ اش ماتم شاہ جہ
 بود دیدہ را نور دل را سرور بخشید - مرتبہ بزرخم فراق نہاد - بار و
 بدر داشتیاق داد - عمر کہ از اربعین گذشتہ بیا رنج سید دست
 گشتہ - نفسی بیا دالھی نبرد اخت - و دے بہ پاس نفاس ساخت -
 بجز آنکہ گرامانیہ عمر صرف داد و ستد معاصی گردید - دار فاقہ غنیر
 بہوا و ہوس انجا مید - یک نظر جم چشم بدیدہ و ادیدہ کشاد - و
 یک نفس نیز سر بر زانو کے فکر نہ نہاد - یک ساعت محبت سب اوقات
 خود نہ گشت - عمر ہمہ تن مصروف مناہی بہ امور رومی گشت -
 چون از خود خبرے نہ دارم بخدا شناسی چہ رسد - اکنون امیدوار
 فضل حق بوسیلہ خلاصہ ہستی مابعد و ماسبق بودہ ام - و زنگ بدلت

از آینه دل زدوده پس به تک کتب علی نفسه الرحمت که رحمت را
 بر غضب سبقت است مترصد کرامت - و به جل المتین وسیلت
 شفیق الامت صلوات الله علیه الی یوم القیامت به تک شفاعت
 عنذ رب زبان اکثر نغمه خوانست ۵ یا رب تو کریمی در رسول تو کریم
 همه تکر که هستیم میان دو کریم و زیاده بجز دعا و استیگیری توفیق الهی
 و در بودن از مناهای چه بزرگوار و -

رقعه شفیق لیتق محسن خلق به اک الله تعالی طریق التحیق -
 اشتیاق را اشتیاق گوید و جذب قلبی را خدا آگاه - اظهارش منحصر وقت
 داشته حرف مطلب نگاشته می آید - رنگ عالم نیرنگ عجیباً عری
 است که راحت در ریخ و ریخ در راحت است - و در و در و در و -
 در و در و در است - اعوذ بالله من سهو الفهم چه جا بود العجی است
 که همین حقیقت حال عالم سببی است - هر چند نزد اهل معارف که بر آن
 نادره تحقیق اندهستی درستی نیستی و هستی است - اما اهل صورت
 را در شرب غفلت بهستی که فایغ البالی را با حاصل سرماییه دنیا تصویریده
 اند - تا خیال بقای عالم غیبی را دریده - نظم قدر سخن من است از آن

کواز تن خود بدید جانرا ؛ جان گرچه ز جسم نیست ستور ؛ دیدن جان را
خلاف دستور ؛ پس دیدن تن که دید جان است ؛ تسلیم مراد خود جهان
است ؛ او تعالی توفیق شناسائی خویش بشناخت خویش عطا کند ؛
رقعه ۳۱ - شمشیر اخلاق را جوهر صدف اشفاق را گوهر محبت و نظر سلسله الدنیا
سلامی که مسنون نبی است علیه السلام و اله الاکرام - و دعائیکه مکنون
قلبی است و موظف صبح و شام از خالق انام است بجای آورد و دعا
می نگارد - بجزده عاصی مستوجب سپاس است و طالب عوائفی آن کریم
اگرچه از جسم دور امّا با خلاص در حضور - از مدتی که مقصر مرفوع
القلبی است نه به غفلت فراهمی است - بل باعث عدم اعتماد و توق
مجاز نه مبادت دل بانیازا لا اعمال بالنیات و الحسنات است
احسن لا اعمال است - که بجهت حصول حسن نیت بچک عمل بکار نمی آید اگرچه
تقایم اللیل و صائم الدهر باشی و تنج انواع طاعات بزرگ حسنات
پاشی زیاده فضولیت -

نسخه

رقعه ۳۲ - خالص مختص فخالص خالص زیاده شوقم - بدعائیکه جوایت
مائل مدعا نگاری - بحدوشان سپاس طالب عافیت آن خیر ساس

مکتوب بخت اسلوب بعبارت مرغوب مصحوب محمد یعقوب به نظر این خبر
نسوب موصول شد. مجابر جاوۀ که هستم هستم خلاف آن راه مخالفان
ایشان حافظ اوقات خود باشند که را لگان صرف بیکارے نہ گردد۔
از اسکا کہ خلقت بنی آدم محض بیاس دم است نہ اصراف گران مایہ
عمر بوج و ذم۔ توفیق از حق جویند نہ از بندہ مجبور مطلق۔

رقعہ ۱۔ بدایت خط مروت نہایت دائرہ فتوت سلمہ الرب العزت
سلامی کہ مسنون الاسلام است کاشت مابہ المرام۔ عافیت خیر خواہ
خیر طلب آن خدا آگاہ است۔ آئین محبت آئینہ ایست کہ ہر آئینہ از
عدم صفائی رنگِ نیل گیرد و بغار غفلت کہ دور تہا پذیرد۔ خیر نظر
الانسان مرکب من المخطا، والنسیان۔ اگر معرف خطا باشند
مستوجب عطا۔ ورنہ شراز نفسانیت چہا نمی بیند و دست مفلوج
گوہر نمی چیند۔ آئینہ را آئینہ و عقیقہ را زائینہ نباید پنداشت
دوقت را کہ در ولین حال می نامند غنیمت باید انگاشت کہ آب
رفتن از جوہر عمر گذشتہ از جستجو بہت نمی آید۔ دل قرین دل
دیدہ ہمدوشش نبیش باد۔

رقعہ ۱۶۔ آب صفات آب و فاسلہ اللہ تعالیٰ۔ اشتیاق مشاق
 لقا افزون از تنائے نعیم دار البقا است۔ شرح موقوف و قش و شسته
 بعد از سلام ساطر ما بہ المرام میشود۔ نامہ را یافتم۔ مطلبش دریافتم۔
 نوع بنی نوع انسان چہا قسم است۔ اولے کالانعام کہ ماورائی خورد
 و خوابیدن و بمرافقت و ملائمت جو شیدین فکرے دیگر ندارد۔ ثانی کہ
 مخلوق بر جوہر درندگانیست ^{افلاک} مادون غضب و اذیت رسانی تخم
 اندیشہ دیگر نگارد۔ ثالث کہ تخلیقش بر صفت شیطانیست۔
 بغض و حسد کینہ و نخوت مکر و فریب فتنہ و افترا بخل و طمع حرص ہوا
 فقر و دستائی عجیب خود نمائی پیرایہ خود ساختہ و علم کمال خویش
 بہ بہین اوصاف ذمیمہ افراختہ۔ نفوذ یافتہ منہا۔ رابع کہ خلقتش
 از پیرایہ جوہر ملکی آراستہ و بصفت محتشمان ملکوت پیراستہ۔
 جمیع اختیار و برابر خواہ بدرجہ اعلیٰ باشند یا ادنیٰ بہ بہین قسم اند۔
 عاقبت اندیش بمصدق مصع۔ حشر انسان بصورت
 اعمال۔ از فرقہ اولے تا فرقہ ثالث بصورت سباعی و بیہمی
 و بہ شکل شیاطین راندہ دائمی۔ بحکم فحذوہ و غلوہ و ثم الحجیم

صلوہ۔ بہ سلسلگی سلاسل سبعون ذراعاً داخل سیر شوند۔ و بارشاد
 قلوباً خالداً دین دانا اسیر۔ مقام جنت الماویٰ کے کہ ماویٰ کے
 فرقہ رابعہ است بطریق مداح بہ معارج خواہند رسید۔ الحمد للہ علیٰ
 خدا نصیب کناد۔

رقعہ۔ عزیزان زبان عزیز پائیز سلمہ اللہ العزیز۔ و کائناتوں
 عبارت از سلام است باعث تحریر ما بہ المرام۔ از انجا کہ اطلاق
 بنی آدم بچووان نامطوق است نسبت روح حیوانی کہ مقامش مضغہ
 قلبیہ است۔ و منجلد آن انسان کامل کہ بودہ اند بہ مصاحبت روح انسانی
 کہ منکشف مانع است۔ پس غسوبان روح حیوانی با طاعت نفس مار
 می خورد برای فریبی و طاقت۔ و می پوشند برای نمائش و عزت
 می خسند برای استراحت کہ ایشان کالالغام اند۔ و منتیان روح
 انسانی با تبعاع عقل کامل می خورد برای قوت طاعت۔ و می پوشند
 برای ستر عورت و می خسند بہ نظر لذت و رویت۔ چنانچہ حضرت اوحید
 کرمانی رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ میفرماید شعر اوحیدی شصت سال سختی
 بیشبی روی نیک سختی دیدہ عزیز اگر طریقہ خاصان ممکن نیست

طریقه مومنین بس غنیمت است۔ اعنی لحاظ پنج بنائے اسلام کہ مراد
 از شہادتین و حج و زکوٰۃ و صلوٰۃ و صیام است ملحوظ خاطر دارند کہ
 تارکش ناریت و حافظش مرحوم باری۔ زیادہ توفیق عمل خیر رفیق با
 رقعہ ۱۸۔ عزیز پر تیز مقبول گاہ حضرت عزیز سلک اللہ العزیز
 دعا تمجید مدعاست۔ و در سپاس گزار می حضرت باری بابت دعا
 خیریت ایشان جاریست۔ مضمون مکتوب آن بدل محبوب ہر چند مرغوب
 اما قالب شکایت ایشان از جادہ درویشان مقلوب۔ چنانچہ مہبط فیض
 ربانی حضرت خواجہ نظام الدین اولیاء محبوب آلہ بدوانی قدس سرہ
 شخصہ شاکلی خود را یک روپیہ یومیہ عطای فرمود چون بہ تنبیہ بجانب
 بہ کمال فی پرداخت حضرت تقدس نشان یومیہ آن مسدود ساخت۔
 وقتے طلب نمود۔ فرمود کہ تو عطائی خود را خطا اندیشیدی۔ خداوند
 بر عطائے ما کشیدی۔ این داد و ستد است نہ میراث اب و جد۔
 پس کس اہمین بس۔ ناکس را صد پیش و پس۔ نور حق کہ مراد
 از فطرت کامل است حاصل باد۔
 رقعہ ۱۹۔ مالک مالک شریعت۔ ناج منہج طریقت۔ زید فقیہ

لذت نعلے سم بزمی و ہنگامی و گلشت ریاض ہمدوشی و ہنجر امی یادنی
 آپکہ زمان دل لب حسرت گرجوشی نمی مکہ - قطرہ شبنم سرشک رنگین
 بردامن ریحان ریش دگریان نمی چکد - حسرتانہ بر زبان می آریم شعر
 باغبان بھر خد اگلہ ستہ پیش من میار بہ مجمع یاران رنگین یاد می آید مرا
 تنے اشعار این معصیت اشعار کہ می نمایند ورنیم و ہم بہ شعر بر مجبور -
 تا بہ نظر ناقہ دانی معاصرین و بے جوہری مصاحبین بغزل گوئی
 سر رخ را و اجم - دشمن نویسی را بر موج القلمی سپردہ - چون از پاس
 خاطر عجب حسن نیم غریب کہ یاد آید اتمام سستی و اگر چہ بے صرفہ سرائی و
 آشفته گویا - شعر مرد با بزرگ گیر و اندر گوش بہ و شبست اپنزدیو

شعر

یہ چہ شد تو بہ نیست نمی کنی	تیر چشم من ز اشک ندامت نمی کنی
صاحب حیرت نیست نمی کنی	کام ہی نہ دگر گس رویت نمی کنی
عمر و راجحان بہ نیست نمی کنی	اندوختہ نگاہ کب حادث نمی کنی
اقوال بکھن و فصل تو نیست نمی کنی	با و سہ عقل ترک جہالت نمی کنی
ہنر کی جیت نو بہ نیست نمی کنی	مشت بہت پیش رو بہ ہدایت نمی کنی

حسرت خوری بجاالتامضاق و انزباق
مقصود عاشقان بدو عالم که وی است
اگر شکر تندرستی و فرصت نمی کنی
با وصف چشم خواهش رویت نمی کنی
اگر فکر و ذکر و خلوت طاعت نمی کنی
تسلیم چون خلیفه خلاق اکبر می
صد حیف پاس عزت خلافت نمی کنی

۲۰ - گوهر دریغ نجابت - اختر برج شرافت - سلامت - نتیجه
حسن نیات در عرصه کائنات غیر از این نیست که معامله قلب سلیم و عظیم عالم
راست و خیر خواهی مخلوق خدا چه بر روی چه در تقابلی که دگاست دارد -
حتی که از اهل عناد و نیز بجن سلوک پیش و پس هیچ امور چه در غیب و
حضور غایت اندیش باشد - نیت نیکو را عملی است که گاهی مرکب
قصور آزار دلی نشود که عفو ش از تو به حاصل نیت سبب آنکه حق
عباد است نه حق رب العباد - توفیق ازل شریک عمل بد -

۲۱ - من مخطوم

معدن خیز مخزن برکات
ساقی و در بزم آنکس
مصدف بیضی و خطبه جبرمعدنات
سر خوشی و نوحه ج
وجه تشدد و ک
نیزه و ...

می کنم عرض مایه احکامات	بعد تقدیم رسم تسلیمات
طالب خیر آن کرم صفت است	بنده همدوشش خیر و عافیت است
بر سر مطلب آدمم اکنون	ز منزل برب آدمم اکنون
نه هند سوئے ماسوا الله دل	غرض انسان عارف کامل
کز سوا الله روئے خود نماید	لذت ذکر حق کے یا بد
حاصلش مخلص از خلاص است	یا دحق را حقیقتی خاص است
یاد مولانا جمله شے اولی است	ذکر حق ای خجسته پی اولی است
او می او جمله رفت واد گردید	هر که او محو ذکر ہو کر دید
عمل خیر مدعائی دعا است	بس زیاده زیاده گویند است

رقعه ۲۲ نظم

قلم هست مرگان و ات است دیده	به تحریر حرف غم امی نور دیده
ز دست جو نعم گریان در دیده	بصحرای وحشت دو دیده دو دیده
غزال دل از کوه پہلو میرید	ز باغ تنم طائر جان پرید
جگر شد ز شمشیر ابرو برید	بیامی دلم خار مرگان خید
که مرجان بہر تار دامن کشید	ز بس اشک گلگون ز دیده چکید

به عشق تو راحت به هجر تو رست دل و دیرۀ تسلیم گاه بی ندیده
از آن باز که بنده بی نیاز از آن سرمایه ناز افتاده راه دور و دراز است
باب وحشت بر رو خاطر باز و جگر مضطرب از مفارقت آن خورشید نظر
شام و سحر لبوز و گداز است - حال سیر سبکی چه بعرض آرم که طاقت
بیان ندارم -

شعر

بر دو عالم می کنم مکتوب به باد عمرت در ازای محبوب -

رقعه ۲۳ - رباعی

من چه خصیت می شوم جان خصیت از می شود تن جانم الوداع و جانم از تن می شود
می دیکه سه جانان هر دو جانب لذتی هر که محسن شود البسته محسن می شود
بختدایت سپردم حافظ حقیقی نگهبانیت باد - و عیش دوامی نصیب دل
و جانیت - اکنون که پا بر کایم نعل در آتش ام - و جان به کایم بش -
دل را حالت سیاهی نصیب است - و جان را بدر قبه بے تابی -
قطعه

بدل انجارت بنگار گر نگاه حمت است مرهم زخم جانی هر چه مهر قست
انشاء الله تعالی می فرسیم هفتۀ دار قاصد پیغام غم ناره اگر منظور است

دولت حنت روژ افزون باد -

رقعه ۲۲ - جنابی الطاف مآبی - زید مجدکم - قطع

به تقدیم رسم سلام علیک به گزارش گرد عاے دلم
اگرچه سزاوار تحسین نیست به سخنهاے تطویل لا طائل
ولیکن بغیراے شوق جناب به تحریر تصنیف خود ما علم به
روزین ما نثنا محمد بن القنصل به فارغ از من دعا گو مرهم طلب داشتند
حالانکه دل عارضه نه نگاشتند - قیاس بستم دانستم که گل جوانی در باغ
نزدگانی شگفت است که زین جیاحرف مدعانه گفته - مرهم فرستادم
ودادم که زودادم - رباعی

انمی زخمی شتر مرهم این است به بسیار همین دکم هم این است
بنا می بعیش و کامرانی به فارغ منشین که موسم این است
یازم که صبحی بودیام خا بهش بودم یگویی - غزل در مدح
معزج کونین بجا کوشه نبی سرین نور العینین سبتین کریمین شاعریه
بجاء بے مشرقین المغربین حب اما غوث الاظلم مطروب بانی
محبوب سببی فی قدرت شین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه از قود الفعل

آمدہ بزبانِ مستلم می آید - غزل

ای قطبِ دو عالم توئی غوثِ اقلین و اولادِ حسن ابنِ علی آلِ حسینی
از نسبتِ سبطِ حسین نجیبِ الطرفینی و از نسلِ شریفین شریفِ السببینی
لختِ جگرِ فاطمہ جانِ اسدِ اللہ و نورِ البصرِ غزوہ کربلا و کربلا
آنی کہ تہ عرشِ معلّٰی شبِ معراج و ہمدوشِ کائناتِ پائی بنیِ احمد
دانکہ بہ کونینِ بہائے شرفِ را و چون دُرِّ امانیہ در رخِ حسنینی
نازِ ہم حکم است و نیازتِ حکمت و ہم غالبِ مطلوبِ قدوسی شک و شبہ
تسلیمِ گم گشتِ امی شہِ جیلان و تو بادشہِ مملکتِ عونی و عیسی -

ہر چند را اوایل بہ تحریرِ غزلیات و رباعیات فارسی مایل بود -
اما از چندے بغزل گوئی زبانِ بہندی سخن بندہ اختصار کرد -
از ان جا کہ بر طریقہ شعرائے مجاز غزل گوئی صرف ہنرِ آگوست -
نوی طبیعت را از لایحے فکرش بہر برد - اکنون تردد سخن پہ
مفسمین درود و توحید بچون دامناہ را بخردن نبود - ست - جہا
بپاسِ خاطرے سرزندہ شادوبے استاذات - چنانکہ در ایام
سابق حیدر تصنیف حضورِ ستان تسلیم رباعی کہ بیا - سید بہر و

خامه می آرم و هدیتا می نگارم - رباع
 خورم چمنی که دل به شبنم بندد و شبنم که در برابر دریم بندد
 تیرش هدف حضور بندد که کس به سراچو کان به سینه در خم بندد
 غرض همچنان سخنان بلباس غزلیات و رباعیات و شغویات
 و غیره بسیار است تحریرش ادفری دیگری باید و طوایر
 را می شاید - شعر

بر ما ختم دعا کردم ایما به زبان دولت دعا کردم
 رقع ۲۵ - رونق بزم کرم - زورق بجزیم - سلمه الله الاکرم
 رسم سنون خلاصه کاف و نون - ملتزم الشهود مایه المدعاست -
 نزل مجاری احوال بر منجی استقامت واقع و کوبه عز و اقبال
 زشت رفق سعادت لامع باد - رباع -

تا که حرف نا بجائی میم است و نگفت ده مغز نظر تسلیم است
 آید به مداح که هر فقره آن و و الله به شائقان همه تعلیم است
 ای که شگفتا مسامت زمانه بحق آن شفیق یگانه آنی قیاس
 است که دستیری قلم شکسته و امداد و امداد لبسته کونست

و بادورشت - اگر بمصدق - الد عارفی الغیب اسع الاجابت
 مستجاب محیب الدعوات گردد چه عجب که تنائی لا تعد فرشت ترد
 نورود - ان الله قریب مجیب واقع روشن الد وله بلفظ ناگاه
 حیرته افزود - اما قول فیصل یقینی در چه تصفیه نمود که عالم اسباب
 مسبب تجدد امثال است - و ما مور تغییر احوال - بهر چند ایضا
 و عدد عزم بلده انرا بدور است شش ماه و نفعه لا بدی
 غمان غرمت گذاشت - ان الله المجیب وقت هم فریب است
 که بر جناح استعجال قطره روزی شدم - چون عظیم ایشان در ماه و این
 بجانب مکان است بهار که بهر روز - و مرجه است به علت ضرورت که
 کار باد پیش است - و تکامل باعث افزایش تشریش - رباعی
 ای دست بدایان ضعیف طبع آنی و در سکت مقصد خود بسته آبی
 روزیکه بکمال تو شود فصل سسی و کز نیل مطالب چه عجب و عجیب آبی
 حالات از موهبات تفرقه معبر و اوقات با سباب جمعیت مقرون
 قطع رباش - می ر - به ارباب مطالب و وی با گیت
 قبله اصحاب یارب و اگر روزی - وی تو نیارم که به آرم و امید اگر

از تو دارم بیکه دارم - رسم سوزن ادا می سازم - و به تحریرید عامی
 پردازم - دعا گوئی بچیزور دعا نامه خیر مسطور شعر استجارت
 تعمیر خانه خدا حقیقت حال بی التفاتی صدر تعلق داران و دوازده فابری
 مجاریه محکیمات مالیه به ملاحظه باز غمعالیه گزرا نیده بود - بر آن ارشاد
 و فابریا و مبضونیکه از ضلع حقیقت حال طلبا نیده آید تشفی دعا گو نمود - اما
 ای الان دعا گوئی مضطر منتظر و هوا خوا ه منتظر مضطر - اگر بمصدق آنکه شعر
 چه خوش باشد که از فضل آله پادشاه رارسد منشور شاهیه
 از جواب دعا نامه مستمند سر بلند خوا هسند فرمود خالی از مرا خم خواند
 و عاری از مراعات کریمانه نیست و سخا پدید بود - و هم به ابراز صدق
 التماس طلبی مثل سبب خیر اساس از ضلع هذا ضرور - آینه مهر چه
 منظور - از آنجا که اجازت اجرای همچو امور خیر معهور باعث نیکنامی
 دنیا - و جزا کامی عقیبت مست خوشنودی خدای خانه که خانه خداست
 ماست حق سبحانه تعالی او بیا و دولت عالیه رار و زبرد و دولتها
 و سعادت سعادت سعاد و با و به محمد و آله الامجاد علیه علیهم السلام
 ای زیم التماس مصرع این دعا از من از جمله جهان آمین باد

رقعه ۲۷

ووجه حقیقه صفائیه شجره وفا کریم درویشان حمیم متوسلان
 سلمکم الله تعالی ایمان - تقدیم مراسم سنون اشرف الکائنات علیه السلام
 والصلوة ودعائی دستیاری دولت پاینده و تمنائی پاداری
 شوکت زمینده باعث تحریر مدعا که بهین کار پاست می گردد و سبب
 تسطیر تمنای که مقصود دین و دنیا است می شود - با صفائی شبهه و صاف
 حمیده و استماع آواز اخلاق پسندیده مردم و دیده نادیده
 بیدار و ادیان عین الکمال دیده دل دیده به مصداق فرد فرد
 فروغیت حضرت لا شریک له فلا اعلم اسمی ^{ای اسم منصفی است} اتنی علی الزمان
 مجالاً ^{ای اسم منصفی است} ان یرمی فی الجیوة طلعت حریر ^{ای اسم منصفی است} تنائی ^{ای اسم منصفی است} که کس را
 دل من رتن من مضطربا کمال آمد ^{ای اسم منصفی است} پیکر دیدار تو دیدار بزدی بنمای
 گرایا ازین اشتیاق مالا یطاق می کشاید که شاید روحم در کتم وحدت
 تبادی رسم اعتناق پرداخت است - که حالیا به حسرت گرم جوشی
 نگاه و همان اندیشه را مطلق العنان ساخته - از آنجا که هر زمانه
 را مکانی است و هر مکانی را زمانی - چو شرفایی را شخص ملاقات

داشته حرف مطلب نگاشته می آید - که مبلغ شصت روپیه
 و ده سالانه تعلقه گجول از حین اجرا گشته تا سال گزشته بدستور
 مستمر سرآمد اما درین سال عهده داران حال بحسن التعلیل زبان نعم
 نه گشادند بل بدامن سوال نقد جواب نهادند - خیر بکرم انجیر فیما وقع
 سکوت اولی دانستم و همین رضائی مولی - اگر آن کرم فرما کرم
 فرمایند خالی از مزاحم فتنانه نخواهد بود - چون دایم بنیر طلبی آماده
 زبان بدعا گوئی گشاده حرف دعا است که مجیب الدعا بدعا رسانا
 رقعہ ۲۸ نظم

ای باد و کش سرور دلها : وی مستی تصور دلها
 ای پردگئی قصور دلها : وی سستی نذر دلها
 ای راحت جان حق تلاشان : وی آفت شان بدعا شان
 دامن نجات از معانی : گلزار بهار کامران
 انصاف تو وقت کامرانی : یکسان با قاضی وادان
 محرت همه مهربان اخیر : قهرت همه تیرمان اشترار
 رویت همه روی بهتری ما : خوبت همه خوئے بهتری ما

دستور معطمان آفاق : خوش صورت خوش دل خوش اخلاق
 شهرزاده و هم فقیر زاو : با بخت جوان و پیر زاده :
 وصف تو که خارج از بیان است : پس جان زبان زبان جان است
 خواهم که کنم بنجم توصیف : در نشر و چار حمله تالیف
 هر چند بدعا و ورام اما بدعا در حضور - از اینجا که سبب کائنات
 عالم اسباب جهات را منخر رواج و مقید مایحتاج نموده است
 بے آنکه استعانت کند و یا اعانت چاره نده بوده - لهذا مقاصد
 اظہار مقاصد و مخالف ابراز مطالب می شود که ما قبل چند ماه
 تخم سالانه دعا گو مقصد و تعلقه گجویل از نزد تعلقه اراول فسلع
 املیندل به حکمیه انجو میر تابل ازل رسیده است تا الی الان
 از صواب دید آن سرور نیم چرخ چشم امید ازین سرمه روشن که اگر
 روانه صدر شده است اولی ثم اولی ورنه توقع واثق از نوازش
 والا - زیاده زیاده و صفحہ مرام از سواد کلام ساده -

رقعہ ۲۹ - ای ز رویت روئی راحت پیش ما پوک
 ز لطف نوش آمدنیش ما زان نگاہی کز نوازش میکنی :

از زلفی شد بدل تشویش ماه صورت قال معنی حال است و معنی
 حال صورت قال - طاعنان قال را قال اهل حال جواب می دهد -
 سه حال می آید بیک دیوانگی به قال را باید دو صد فرزانی
 عزیز را قال و حال لازم و ملزوم است هر دو درست باید نه هست
 در هر دو اتفاق باید نه نفاق - در خبر است که علامت منافق سه باشد
 اِذَا اَمِنَ خَانَ وَاِذَا وُعِدَ خَلَفَ - وَاِذَا حَدَّثَ كَذَبَ هر کرا
 توفیق انزال را میر باشد از صحبت منافقان و در تر باشد -
 که این المنافقین فی درک الاسفل - فرمان خدائی عز و جل است
 شایسته عمل در فعل باد -

رقعه ۳ - سه مد کادل به تهید و عا نه از زلفی حیات جاهت است
 ای زلفی حسن چو حسن لطف تو به دید در نور است دل راحت است
 را مانجید مدعاست و مدعا به سخن خیر لب کفا - حالات تنگ نظر
 و در روی تعلل در ضلع میدک نسبت معنی و معک که مرقوم است
 معلوم است که ما و تشبیه خلقی است و از ان مصروف بد خلقی -
 مصدق است که نه و در میخ اینین در سنگ سیرت جلی را علاجی نیست

والتیام خیر و شر را روا ہے۔ برین حال کلامی از اہل حال سنجیال
 آمد حسب حال آن مستوجب نکبت و نکال۔ کہ روزی خیر آموزی
 پیش بزرگی رفت و دامن سوال گرفت کہ در سرمایہ زندگی بشیر و خیر
 کہ دیگر از ان بہتر نباشد چہ باشد۔ فرمود کہ عقل باورزا دگفت اگر نباشد
 فرمود مصاحبت دانشمندان خیر نہا دگفت اگر نباشد فرمود سکوت
 بلافا دگفت اگر نباشد فرمود موت از جانب رب العباد۔ بلا خلا
 صاف صاف میگویم کہ دویم اخس از ہر سہ جوہر اقدس مفسدان
 مستحق جوہر رابع کہ بذاتش کافی و بس۔ مخلصا حاکم وقت را
 می باید کہ بخطہ ماتحت حکومت خویش چہ از رعایا و برایا ہم غریب
 و رویش بخوش اخلاقی و نیک کرداری و دل ہی دلدار می انصاف
 پیشگی و پیش اندیشگی و لیت بیانی و کشادہ پیشانی و فریاد رسی نیک
 نفسی پیش آید و بہ غور و تامل بہ معاملہ و غرم و جہت بہ مجادلہ و قول
 پروری و رعیت نوازی و بے غرضی و بے آرزوی داد رسی و مظلومان
 و پرورش محتاجان و اجرائے معمولات قدیم و لحاظ تخصیص و تقسیم
 و بلند و صغری و فرزانی و مروت و مردانگی و عفت و الطاف و درایت

و انصاف و یکرنگی ظاهر و باطن و شناسائی متدین و خائن اگر ارام
 اضیاف و پیش لطفی از خلاف - و دوری از از ماف و سعی
 ای ادلا در صانع هر کدام
 باستعطاف عاقبت اندیش باشد - خصوصاً از اهل عزت بر عایت
 و پرداخت و اشتفاق و نواخت و تحذیب و تحجیب به لیست کلام
 و صنایع کامی و وفاداری و نیک شکاری عمل آرا بودن واجب شمارد
 که باعث نیکنامی و ستود و انجامی است - اگر چه پیشه با حکومت سرستی
 شراب و آتش می دارد اما صاحبان ظرف کامل را بدینست که معامله
 و را بحجرت نظر دیده عبرت افزاست - حاکمی که بر حکومت دور و زده مغرور
 شده و مانع حکم رانی دارد و از دار و گیر حکم الحاکمین شخم اندیش و مضرعه
 دل جفا پیشه نکارد - یوم الوعد را آنچه که ریختن خواهد دید حاکمان وقت
 را لازم و متحتم است که همچو دویم تعاقب از معذور العقل والا و را که
 مجهول التیروز به پاک حسد پیشه و کینه اندیشه تنگ ظرف سبک حرف
 همدوش او باش محاسن تراش افرا پر داز سنگ انداز سخت
 گیر و سبک خیز زخم زن و نمک ریز بلایت کیش و سعادت اندیش
 به قساوت و فساد و سخت و اعتدال نماید پرداخت که مادر است

سور الاسمی و بدرسمی در دوار العمل دنیا و بدون بد انجامی و بے کامی
بدرار انجمن از عجبی چه حاصل خواهد شد - حالانکه به عبادت و رخصت
کوشند و بذکر و فکر جوشند - **س** چنانچه در گذشتن شرط نیست
که اگر چه طاعت آید جز گنه نیست ؛ با سرف انکه گفتارش بلند است
اگر چه در فشانند ناپسند است ؛ عیب پوشی عذر نیوشی جوهر شیرا صالت
است ؛ همچو دویم تعلقدار را که از صورت و سیرت عکس الصائمان است
کجا نصیب - **خیر** **س** فکر کبریا بقدر محبت است ؛ حق تعالی توفیق
خیر دهد - **رقعه ۳۱** - نواب صاحب کھف الفقراء ملا ذالفر باطل
قد رکم و ضاعف اجر کم - تسلیم که مسنون است بواسطت دعا خیر مشحون
باعث گزارش مضمون جزا مقرون - از آنجا که کتون حقیقی بعد طمیر اعل
ظهور مخلوق به خلقت نبی نوع انسان بکمال یوم هونی شان قلم قدرت
بر صفحه کثرت به حکمت بے علت جاری ساخت - هر فرد بشر به متین
خیر و شر بار ائش بساط تشریه پرداخت پس انجام مقتضی آغاز است
و آغاز محتاج انجام فلذا اپیک خامه خام سالک جاده مابہ المرام است -
ہنگام ماموری نواب و چیدمنور خان صاحب بر تعلقداری ضلع میک

و عا نامہ خیر منسلک برادر استجارت تعمیر مسجد گزرا نید نواب موصوف
 نظر بر کار خیر فرد بر اور دش معیت رو بکار بہ محکمہ صدر تعلقدار روانہ
 فرمودند صدر موصوف کہ فی الحال موقوف اند بہ کمال حرارت است
 و پاس اہل اسلام داخل دفتر کردند و بجواب تحریر دعا گو کہ محتوی
 است تقارب تعویق آن بود نواز شنامہ صدر فرمود کہ در تکلیف
 است ایٹخانہ خداست صاحب خانہ فکر خانہ خود خواہد ساخت - دعا گو ^{العلم} فرمود
 گردید کہ جواب غلامان باشند خموشی : اما محبی محمد اسماعیل صنانک خرقہ قدیم
 سرکار باگہی حال ملتئمہ این بے کار تصحیح شدند کہ در صورت ابلاغ
 و عا نامہ ثانی بہ مصلحت آن مورد مواہب یزدانی تحریک اجرائش بہ عملی کہ
 بے غش غلی باشد ساختہ آید و بہ بعیش پرداختہ - چون دعا گو نسبت
 و مراد تفرل و تبدل صدر متبدل مشروط العمل بود تکلیف خدمت
 گزارہ نہ نمود اما بجواب استصلاح محررہ بالا پرداخت کہ مالیت
 اقسام مطاویہ فرد بر آورد آن نیست کہ از سعی ما و شما بہ تکلیف اہل اسلام
 اند نہ گردید و بجواب آمد کہ زبان آن بلند ہمت باین ارشاد جبروت
 خیرہ کہ اگر خدا نخواہد مقدور من کمر ہمت ازین کم نخواہد بست - دعا گو

ازین نوید جزا و پیر بر کسی سر و نشست دست دعا بلند ساخت و
 مصلحت خاص پسندید درین خصوص تنائی استعدا کارشاد از ان خیر
 بنیاد بوقوع نیامده بود که جناب حبیب الدعا حاجت این بے مدعا دانمود
 اعنی به فحوائے مراد داد و دعا گو داد نوید تبدل صدر واجب التعزّل
 بساعت رسیدل درسم و جسم در جامه بالید علم غزیت بجانیت ^{جد آباء}
 افراخت و به مکان شفقی سید عبدالرزاق صاحب معتمد جناب المہام ^{کام}
 طرح اقامت انداخت کہ ہوائی بیرون بلده فی الجملہ مقتضی مزاج است
 و اشتاق صاحب موصوف مکفی مایحتاج - بحسب شیت ملک العلام
 تا معاودت مدار المہام عزم قیام مصمم است کہ تہیہ تحرکیہ استیجار
 تعمیر مسجد ہم - امید وارم کہ بعد مراجعت مدار المہام سرکار عالی
 وساطت مساعی آن مہبط مراحم لایزالی بحصول اجازت تعمیر
 خانہ خدا کہ بخدا سوائی تنائی کارخانہ خدا کارے از حوائج
 بشری در پیش ندارم مشکور عباد و ماجر رب العباد باد - ۵
 عمرت دراز باد برنگ مراد ما کہ حق کشند دست بیوم القناد ہم
 زیادہ زیادہ -

رقعه ۳۲ - مروت نهادن و قوت نثراد سلمه الله احواد - مدعا
بذریعہ نامہ دعا میرسد تا بعد و شش مردم چشم گرامی گردد و چشم
دیدہ حق پسندیدہ سامی - درین خصوص مشفق مکارم مخصوص باغب
سیرالی الله محبی حسنی حسن بن عبد الله وفقه الله تعالی ناظر الوجود
بحسن ماموری بامراد بر عہدہ تعلقات ری ضلع گلشن آباد بہ فحوائس
آرزوئی اہل و داد فرود کش اکنہ مصدر عدل و داد گردیدند چون
جامع المتفرقین کہ تنائی دیرین بر آوردہ موزونی شوق التماس
بر نہونی دل مشتاق قصیدہ پُراشتیاق بقلم آورده بر آ
ما حظه کہ واجب اللحاظ و مربوط الافاظ است بہ تسلیم ماؤکے
مُحَمَّدی استحساناً متوقع جواب و اصلاح الوا الالباب است

دید چون لذت حیرت سبب کاهش جان به دل من گفت کجائی که درین کشمشی
 بخوشی تهنتیم داد و مبارک بادم به کاد آن یه خوشوقتی و شادی و خوشی
 فایز منزل مقصد شده بر طبق مراد - به جرعه آب حیاتی که از آن در عطشی
 لله الحمد حسن جاء بوجه حسن به اشک الله من الفرح غداة و عشی
 تحفه تهنت از جانب تسلیم این است به شکش باد به پیشیت بدل مفتشی
 بعد تحریر قصیده دل لذت چشیده از مخزن معنوی مر واریه
 قشوی بد امان زبان ریخت و بکلوریزی مصاف تحریرش فارس
 بیان عنان خامه گسخت - بدیتا که حواله قرطاس داده شد
 بخد مت فرستاده شد که تنحالذت دارم چه دارم
 خوش آن نعمت که لذت بخش یاد است به بذات آن محسوس
 مستحسنم چه عرضه دهم -

مشنوی

جزا که اسد خوش آمدی بامراد به همیشه دلت با خدا شاد باد
 چه گویم که از بد و تغیر تو - به لطف خوش اخلاق آئینر تو
 ثنائی تو اوصاف تو شکر تو به وفائی تو احسان تو فکر تو -

سحر نیت در روز بانم که نیت و شبی نیت همدوش جانم که نیت
 تو هستی به فضل شه ذوالمتن و بصورت حسن هم بسیرت حسن
 به معنی و صورت که بس حسن و بخلق و غل نیز مستحسنی
 رعایا بر ایاشده شادمان و کثادند در شکر خالق زبان
 که یارب بر رحمت نظر کرده - و که این سایه بر ما به گسترده
 دعایمانند لیل و نهار و خدایا تو این سایه پابند و دار
 دعایم که باد این دعا مستجاب و پورداست از خالق مستطاب
 بحمد الله شد نامه ختم از دعا و همین است تسلیم را مدعا -
 رقعہ (۳۳) رباعی

به خدا قصه مختصر سازید و بر پریشانیم نظر سازید
 از پی ماهوار یومیہ ام و هر چه سازید زودتر سازید
 عرصه پنج ماه است که بعدم همدست مواجب روزینه حال
 گزرا و قات روزینه و شبینه تباہ - حتی که از اجناسی که
 به عمر خود نخورده بودیم خوردیم - به صورت بکلم ضرورت و قات
 شب روزی بسر بردیم و شکر رب الکریم بجا آوردیم - عالم معاش

که موضوع استمعاش و تلاش است نمی گذارد که حرف مدعا بر زبان جاری
 حالانکه اگر سوال اشد واقع است لکن عوی استخفافش و ارفع -
 پس ویده تمنا کحول مدعا و دل مدعا مامول عطا که در سال حال مطابق
 وصول پنجبال عوض پو میسر این شکسته بال بجال باشد که سال گزاشته
 است و دوره پریشانی - بنده بهوس آگنده در سال آینده نصف
 ازان گیرنده و نصف به سرکار دهنده خواهیم ماند و دامن خجاهش
 زیاده ازین نیایش خارج ازین گذارشش که ببل جان باشد
 خفت و کاهش است تو انم افشا نذ تار و عطا سرکار گرد و گذاردن
 این پریشان کار سال حال سخت تر از گذشته سال است و علاوه این
 از تقاضای قرضخواهان محافظت عزت محال - هر چند بنظر زمانه
 چند در چند گذارشش مندم اما آن محسن این محسن بطریق حسن
 که بخلاف مضابطه سرکار مروت این محض بیکار بار خاطر آن انصاف
 شعار نباشد تجویز فرمایند - تا ممنون نوال باشیم نه مرمون انفعال
 رقعہ (۳۱) سلامی علیک و قلبی لدیک و صحیفه کامی نامہ
 نامی سطره تخم ماه روان بوصول خود سرور در زمان سیه دل مفارقت

منزل مرسله النصف المواصله بل مواصله کامله شناخت جامع التفریق
روزے آرد کہ بر غبار مفارقت آب مع اصالت بار و زیاده چه گزارش
دارد و بہ نگارش آرد ~~دست~~ آرزو دارم کہ بنیم روی دوست
یار نام خویش را در کوی دوست و اگر خدا خواهد مراد آید بدست
زانکہ صرف انتظار موی دوست —

رقعہ (۳۵) عزیز لائق استفادہ التحقیق طالب مطالب طرق مغرب
راغب مآرب رب و مرب مشتاق مقاصد لطیف عبد الحفیظ
مرتضی شریف حرکم اسد تقاضے بہ نیاب المنیف - تسلیم سرای تسلیم تقدیم
مراسم ننن حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم کریم حبیب وف و حریم
مرکز دائرہ حادث و قدیم علیہ وآلہ التمجید و التسلیم بعد علم العلیم
الے یوم التقسیم بین الجحیم و النعیم باعث ابراز مطالب خیریم
دانستہ را بقلم و نہ دانستہ را بعدم می آرد - وصول استفادہ
مرسلہ بشری ساخت - قلم صفار قم تحریر جواب بر طریق مذہب
الوالاہاب کہ زبدۂ اعمال طریقہ سنت و کتاب اند مختصر از انجا
کہ فقیر سپیر و مذہب اہل حقایق بودہ است حسب قوۂ حوصلہ

راہ تصفیہ پیمودہ می نگارو کہ ماسوا اللہ را سوا اللہ پنداشتن شرک
 است جلیلاً و خفیاً و معتقد آن شرک سرّاً و علانیۃ خواہ فی العبادۃ
 باشد یا فی الاستعانت - مقدمہ ششم استوی علی العرش
 مجازی نیست اما نزد اہل مجاز فی الحقیقت حقیقت آن دیگر
 است کہ ظرف تقریر بہ گنجایش تحریر و حوصلہ تحریر بحسب تقریر
 معترف بے حوصلگی و بے ظرفی است - تاہم خلاصہ اش
 مطاہرہ تشبیح و تحریر فی - اشارہ عرش نہ از عرش است
 و نہ از فرش لیکن بجانب قلب مومن بشرطیکہ مومن باشد
 بے من و مین و وراہی آن بہ فہم و گمان غیر ممکن - حال آن پیشانی
 خیال مورد مواہب و اہب محمد صدر الدین صاحب کہ دست
 بیعت بدست این فقیر بے حجت دادہ اند مجازاً رسمی است
 اما از عالم باطن بفجوائے شوق مجیب موطن دست خود
 بدست رازدار است مقتدای کونین غوث الثقلین عظیم
 قطب العالم محبوب سبحانی مقبول ربانی سرمایہ فیوض نیرانی
 حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بناوہ اند

و آن حقیقت عینی است چون ظهور مثالیه جنات متمثل مثل این
 بے حساب بود رسم مجازی رجوع نمود و رنر خواسته فیض لطیف
 نبایک کسب چه نسبت دارد۔ بس عقیده صافی و اعتقاد
 وافی که طریقه شان می دارد محتاج تعلیم و هدایت نیست اما انجام سلوک
 و آن مژده ریاضت است و نتیجه دیانت زیاده زیاده
 تصور یدیم که از مرغزار این تقریر پریدیم۔ زیاده اش
 کافی باقی اضافی۔ تعویق ترسیل جواب سببه داشت
 که نه نگاشت و آن سفر یکمال بود که ضرورتاً رد نمود و پهلو
 فی کل حال رفیق و منه الی اخیر توفیق۔

قصه ۳۶۔ ما به یاد تو سلامت بخیاں تو خوشم
 غم نازیدن تو هیچ پریشانی نیست چه اکھمد شد که تمنای دیرینه
 به فطن آمد سوار می مبارک والی ملک دکن صانه الله تعالی
 عن الشرور و الفتن برآمد۔ چشم بر راهم که از دید لقائی گرامی
 دیده را روشن کنم و دل را گلشن چه شود اگر به گرم حتمه
 فرمائی چه که لقای تو مرشدی عالم باشد۔

رقعه ۳۴ - فصل الفضل کف الفقراء اجل قدکم
وضاعت اجرکم - مراسم منونه حبیب کریم علیہ وآلہ
التحیہ والتسلیم بہ تقدیم رسانیده مایل مدعا نگاری است
و مصروف مطالب گذاری - نامه نامی صحیفه گرامی که
به فحوائے سیاق و سباق و تیت نهجوا مع الکلام کلام
سید العرب والعجم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
اعجاز از ایجاز بجلوه می داد قدم وصول بر فرش دید
بنا و قطع برات وجه معاش بلا طلب و تلاش رسید
برفش بکشکش به معرض وصول انخاسید - انشاء
در ویشان به مرتبه ممنون انصاف و مرهون الطاف
که صفحہ زبان از طراز شکر آن صفت - انتم بیدار باریک
بر دوش خاطر می بردم فرو آوردم - به معداق -
ه ظلمت به قلبی لایک و سیفہ به رشف الزلال
و لو شربت بحور آینه بصارت معائنہ می طلبد
و بصیرت مشاهده - هر چند

در نظر اولی معائنہ ہستی حق اولی است اما زہرہ بصارت
 نیست کہ حتمی بوده است بان بصیرت را طاقتی حاصل است
 چنانچہ برہمین حال ارشاد کامل **س** ہاشم بستہ صورت
 جانان نظر کنیم ؟ کیانستہ گردد و عالم سفر کنیم ؟ در نظر ثانی
 نگاہ من را فی فہمیدیت و بہ دقیقہ رویت حق رسیدیت -
 زیادہ توفیق رفیق باد -

رقعہ ۳۸ - از انبجاکہ رزاق مطلق بے نیاز بہ فحوائے
 سنت مجاز روزی بندگان خویش بر ذمت ہمت مقبلان خیر
 اندیش کہ تقویض نمودہ بجزائے حسن تنابخش وعدہ فرمودہ -
 فلہذا انبجاکہ مراد خواص عوام بہ اسقا و اطعام و دوا درسی مظلوم
 و عیادت مقوم و عطائے قرض حسن بوجہ احسن بذات خویش
 مرجع و مغلوب نمودہ است حالانکہ ازین احتیاج ہا پاک بودہ است
 آمد اسد برات ماہوار ششم پور عن پو میہ و عاگوئی احقر برآیند
 داشتہ علت تکرار ثباون نگاشتہ اند جزاکم اللہ خیراً - ہمین
 وقت است کہ دشمنان ہم واجب ارجایت و مستوجب رحمت

اند - و را بتدا عیوض چینی که عیسر بود و مراحم سرکار عاقل از ۲۸۲۰۰۰
 سکه حالی اجرا نمود - بلا طلب عطائی رب دانسته شکر محسن با
 بدعا و ثنا ادا کردیم و بصرف آوردیم اکنون حکم برآیندگی برات
 بحصول کدامی برکات بوده است خلاصه اش نه کشوده - اگر
 رد عطا است فکیف یروا البلاء - اگر به نظر قحط سالی است از همت
 کرم خالی - رع کین وقت دستگیری و بهنگام رحمت است و بلکه
 درویشان قلیل المعاش کثیر العیال مستوجب عطائی ردهستند نه
 رد عطا - چون فقیر شکسته بال کثیر العیال است در بهنگام از زانی
 به معاش عطیّه سرکار بنان جوار گذرا و اوقات زندگانی محال - پس
 به گرانی چه رسد که دست همت سرکار و امن گوشه نشینان در کند -
 بان و ر آن معاشی یا تلاشی داشتم حال گز رخود که شرم می آید نمی
 نگاشتم - ناچار امیدوار حصول برات ام و شغوف دعائے
 برکات زیاده -

رقعه ۳۹ - جناب من و ام کریم - تا زنده ام دعا
 کنند ام بحر مفارقت صوری هر چند جوش می زند اما حاصل

مواصلت معنوی تصوراً و تفکراً به مثابه قلاب تو سبین انفکاکه
 نه داشتند است تعرض می شود - ناچار المر اسلته نصف المواصله
 را که بلا علی الاتصال گاه گاه عذر فرصت است و بهانه را کنجایش
 نیست کار بند می گردد - مقدمه تسبیح خواستگاری شاید به رضا
 باری سعی پیوندزدگان ناکارگزار می جاری گردیده بود و آخر
 بنا سازگاری انجامید - هر سنی را صورتی است و هر صورت
 را امری که در عالم امر مقدر شده تا بوقت معین به عالم خلق موقع
 گیرد - اگر مسبب حقیقی را منظور است سعی دعا گو نزدیک است
 نه دور - قریب الزمان اطلع و اصلح بمنه و کرمه -
 رشته بانگشت مصلحت به مصداق مصرع - ز در بای می کشد صیاد
 دام آهسته آهسته - بسته ام و منظر وقت نشسته - تمنای حضوری
 محض برفع حجاب دوری که می دارم در شعری نگارم -
 ببل ز ادب پانه نمده در صف گلزار به ناگل به طلب گار می
 لب نه کشاید به زباده دعا - محرره بستم ماه ربیع الاول ۱۲۹۹
 قمر - ۴۰ - عزیز از جان عزیز سراپا لیاقت و تمیز

مورد مرحم عزیز سلطه اسرار العزیز - بعد از دعا تنزاید مداح دین
 و دنیا با نکشاف مطالب خیر انتقامی گراید - عزیزا چه شکر از زبان
 دل و دل زبان ادا کنم که آن زبان نذارم و آن دل - عزیزا
 دجله و می تبیح که فی الحقیقت تبیح ملائک است اگر مدت العمر
 بدعا مصروف باشم احسان آن ادا نتوانم ساخت - سبجه نیاید
 مرهم زخم دل آمد و تمنائے حاصل - سبجه نیاید تعویذ دل رسیده
 آمد و نور دیده - الله الله من و این تبیح غرض نعم البدل سبجه
 گم گشته صد حصه بهتر یافته ام بلکه خود را و وظیفه خود را که سوائی خواب
 و خورد گیر نمی دانم لائق آن نمی شناسم - عزیزا عزیز دل آن
 عزیز که باین ناچیز رسید آن روز روز عید و آن شب شب شکر
 گردید **الحمد لله علی ذالک** - سبجه چون کاکل
 پیچان جانان یافته ام نه دانه دل رشته جان بلکه مرجان یافته ام
 با من مجنون چو آن لیلای محبوبی رسیده حلقه تبیح را دست گیر با من
 طره مشکین چو شمن منظور دیده دیده را نه ناظر دیدار چشم غزالان یافته ام
رقعه ۳۱ - جناب الطاف مآب وسیله اجاب حرکات

تعالی - هر چند از جسم و درام اما بدل و دعا در حضور - زبان صدق
 بیان مشفق میرزا حیدر بیگ صاحب تحصیلد ارنامی اکثر مداح اوصاف
 حمید و گرامی است که دل در جامه جسم می بالدد - الحمد لله علی الک
 اے الان چنین تحصیلد رضا بطه دان معامله شناس عا قیاس
 جفاکش و فاکیش کار گزار و خیر اندیش احدی نیامده و سخا و اهدا
 اگر قدر شناسی و نوازش جناب برای استقلال مشفق موصوف
 بر عہدہ مامورہ معامی جمیلہ بکار برد و در نیت کہ مشکور شود متوقع
 نوازشات دلی آن جو ہر قابل از لی بودہ ام - احسانات جناب
 صد رتقلقدار صاحب بر حال من در دیش کہ مبذول است
 کو زبان کہ شکرش سجا آرم - حق تعالی دیر گاہ بر حکومت قایم
 دار و روزینہ ترقی لائق عطا کناد و زیادہ دعا -

رقعہ ۴۲ - پنج سعادت توکیل مورد مراحم جلیل
 فر حکم اللہ تعالی بجزا را انجزیل - بعد تقدیم مراسم دعا کہ بہین مدعا
 است طالب شفا - شرح جوش اشتیاق آن نیت کہ حوالہ
 قلم کنم - بیانش بہ تحریر مدعا می نہم کہ رقیہ مسطرہ بت و ہفتم

ماه منقضیه به عبارت رضیه بدل سرور بخشیده و نور بدیده
 که دیده تماروشنی ازان یافت که علم و ادید بهم چشمی بشید
 می افراشت و استهب اشتیاق دیرین بر ایه شتافت که
 هر قدمی را منزل مقصود انگاشت - الحمد لله از بلده که فائز
 مکان شده اند سپاس خالق پست و بلند که مکسر آمد و ثناء
 مدعا در بر - پس این نتیجه قرب زافلی است که بعد سه تائی
 به قرب یکتائی انجامید - تا افزایش به کاشش و کاهش
 با افزایش رسید - اکنون دل مشنق به تصور نعمت قرب
 فرائض هم ملاق است - طیفانی محیط تمنای دیدنت
 از سرگذشت تشنگی شوق دقوق ازان پرا این شکسته حالت
 از جناب موصول الشهادت استعانت که کرده اند خبر کلام
 زنجبیل سعادت عسل بشارت بر داده اند برب الناس
 مصداق کلام بیدل دل شناس رحمة الله تعالی خارج اعد
 والقیاس - اجزائی سفیدی و سیاهی دیگر است -
 معجون حکیمان آلهی دیگر است - مستوجب سپاسم - الحمد لله

علی و الک کما شفا فی شفی الشک - زبان مدموع العین
 محی قلب حسین شکایت حال علالت ایشان نه کرده که دلم را پریشان
 می گفتند که لبین الاثر در استعمال آن همه جان و همه تن است -
 قیاس خالص شخص که طبعی کامل شاید علت ازل قرار داده است -
 غلبه ادم هم مصلحت داده که اگر کشته سلطان به بدرقه شیرند که بچای
 باشد هر آئینه باعث فضل باری ترکیش آنکه لبست عدد سلطان
 را از احشای پاک کرده به طرف خورده که آب خوره می نامند به هندو گل
 حکمتش کرده از پا چک آتش به دهند و بعد سرد شدن بر آورند
 و حسب ترکیب که شربش چهار سرخ است بکار برند - هر چند محقر است
 اما موثر - زیاده دعوات مشهور دوزی باعث شفا و فیروزیت
 طهر و پنجم ماه محرم الحرام ۱۲۹۶ هـ -

رقعہ ۲۳ قطعہ - موصول شد چو شقه منظوم مرسله
 نیز حسن اتفاق بی شد و دل شدم به تکلیف من جوگشت قبول مرو
 از حسن خلق و محبت عالی نخل شدم به حین نواخت سه ساعت روز
 رفت ناشتائی دعا گراست - بروقت تشریف آوردند

گرامی خیلے نیکو۔ قطعہ مکر را طالع از بھر آن است کہ تابی
وقت وقت من نہ گردوہ تسلی کے شود حاصل دلم را کہ تا
محسن مرا محسن نہ گردوہ کہ از بد و اختلاف مزاج این توفانی
تجاوز زمانی بے آب تانی خواہ بیک جرعه ولقمہ باشد فہم معده نصیب
سودای خراشد۔ در صورت عدم فرصت استجارت می کنم
تالیب نانی برب نہم و جرعه آبی فرو برم۔ آئندہ ہر جہی مرضی۔
رقعہ ۳۳ ۵ چو شد در بے تمنائی من صرف تمنایم
شکایت بر زبان می آید از حرف تمنایم کہ آرزو ہا کردم و ہوس
با بردم نہ لقمہ مطلب بدست آوردم۔ و نہ ثمرہ از شاخ حصوش
خوردم کہ بنداشتم کہ رضا ہمین است و شیت چنین۔ اکنون کہ دیدہ
را بہ وادید گذاشتم ام بہ نگاشتم بہ تار شستہ تعلق و تعلق نہ گسلد
بسان خار بدامن دلخائلد۔ یا ر شاطر بون بہ کہ بار خاطرہ این
ہمہ کہ میگویم نمی گویم بلکہ می گویند و زبان با قابوئی شکایت میجویند
۵ من نمی گویم جہانی گفتگو با می کشد کہ از برائے قطرہ مملو
سہوہ می کشد کہ من فہم فہم ۵ گفتگوئی ما بہ گوش آورد

ز آنکه زخم نیش نوش آورد غیبت و دامن تنگدارید تا پاره گردد
 و نظر بر رضا دارید تا نیش چاره بمصادق کسی را که هست
 بلند اوقاد و مرادش کم اندر کمند اوقاد و شاید تنای پروگی
 فراق است - درین خصوص غزل که به همین مدعا مخصوص -

دید غیبت و دامن بوس چید غزل

کوسج تو لا و کجاشام تنای آن ماه نه در بر نه بلب جام تنای
 گفتند به گوشم که مبر نام تنای اوقاد به بلند آمد برام تنای
 در زایه انداز سر انجام تنای دیدی که ز آدم چه شد انجام تنای
 باشیم دل فسرده بکنج قفس یاس و زان روز که شد رشته پادام تنای
 بینیم نه از دور در کعبه مقصود و تا عمر به بندیم گرا حرام تنای
 و رعالم نیز نگ می شد ما و خارج حساب آمده اقسام تنای
 کوتا زه دما خیکه درین آیره سلیم و خشکی نه کند روغن بادام تنای
 رقص ۴۵ - رباع - مرد آنکه به نعا همه شاگرد باشد

یا بد چو بلا بخویش صابر باشد و شاگرد همه او شناس و صابر همه او
 آنکس که براه خیر جابر باشد و تهید کلام آنکه درین سال

گرانی اکثر پریشانی از قال و حال آن مدعی همه دانی یافت
 می شود - و از تحریر ایشان روی پریشانی به همین جانب
 تافته - چسب که مسبب که الله الصداست معتمدیت - اگر
 نسبت همین است نتیجه همه دانی چیست - قوی یاد دارم
 می نگارم که شاگرد را اگر سنگی بغایت رسید - از
 استاد پرسید که ما القوه گفت « ذکر حی الذی لا یلمو^ت »
 هم ازین قبیل قول تانی و سیل که شخصی بر اسیه قدم ترود می نشاند
 ضعیفه را به نظر آورد - نظر پر شکسته حالی از زاد راه خالی
 پنداشت و دست بحیب خود گذاشت تا به بدیه اشش که فاکت
 دارد و آورد - ضعیفه به بر دوشش زربهم آورد - مسافر به نیم
 رفت - ضعیفه گفت که ترا از حیب می آید و مرا از غیب - اگر
 چه این علو وصلگی را دوستان خدا ندادار اند اما بهر سمان
 در کار که به یقین کوشد و متاع ایمان به نقد عقیده عوام که با انعام
 اندر فروشد - خاتم این مکتوب دو حریفی همچو آغاز بر با^{عست}
 و دعا و بدعا حصول نسبت - راجعی - خالص

دلش همیشه ظاہر باشد۔ با حق بہ جمیع حال حاضر باشد۔
 دانا کہ بہ جانبِ بواطن کو کشد۔ تا دانا کہ نظر علیٰ ظواہر باشد۔
 رقم ۴۶ گوش را مژدہ شنیدن باد و چشم را
 ہم نوید دیدن باد و آیوم کہ یوم الثلوث و تاریخ ثانی ربیع الثانی
 سنہ یکہزار و دوصد و نود و شش است۔ بحسب عادت
 بعد فراغت وقت نصف النہار سر بر بالین استراحت بردم
 زبان را بند کردل را بہ فکر سپردم۔ در بانانِ خواب ابوابِ ہلہ
 بستند۔ ناگاہ جان آگاہ بغز آگاہی رسید کہ گاہی ندید و
 نہ شنید۔ در بار گاہی کہ سراز فلک می سود مشاہدہ نمود۔ پنداشت
 کہ قصر معلائی سلطانیت و ندانست کہ روضہ قدرت سبحانیت
 از شکوہ شانیش انگشت حیرت بہ عنوان گرفتہ و بوطہ اندیشہ
 فرو رفتہ کہ مکا نے از لامکانیت یا شانے از عرش ربانی
 چون احصاء و محش را بہ تحیر سپردم جانب دست راست رو
 توجہ آوردم۔ آواز تلاوت قرآن مجید با حسن الصوت کہ بندہ
 بہ عمر خود نشنید بہ مسامع رسید۔ محاذی مکان رسیدم دیدم

که حضرت قبله گاهی مرحوم تلاوت قرآن مجید میفرمایند به لباس
 که عمامه اخضر بر سر و عبا بیض در بر - و بوضع که تازه تن بپوشد
 محاسن و سرخی چهره والا چون سفید شعله جواله - روشن عینک که
 به چشم عین بود می نمود که دو قرص خورشید اند که بدو ماکل
 بهم دیداند - پیش گاه مرحوم مقدم الموابب مسمی عزیز شاه صاحب
 که زنده هستند و خدا زنده دارد نشسته اند و گوش بر کلام ربانی
 بسته - و بر دست راست بزرگی که شان مباحات از بشره نوز
 پیدا است همراز و همدم مگر نه دانستم که کدام اند و چه نام دارند -
 اما ساکت و سامع و انوار تقوی و فضیلت از جبین شان لامع
 آنوقت به فکر نماز پیشین بودم - از شاه معز پرسیدم که عجات
 گردیده است - گفتند بله - بنده نظر بر صفائی مکان مسجد
 پنداشت حالانکه بود خود بخود پاکیزگی نمازگماشت - بزرگ فرمود
 که آن مسجد است که پیش دید است - به همین اندیشه چشم واکردم
 به مشاهده علو پائیگی و غفران مائیگی جناب قبله گاهی باین افضال
 ناقله می شکر خدا بجا آوردم - الحمد لله علی ذالک -

چون عالم مثالی را و گذاشتم انکاشتم که قصری از قصور
 دنیوی و روضه از ریاض مجازی نیست - فی الحقیقت بارگاه سلطان
 حقیقی است که جنت الما و انام دارد - و چمن سرای خاص که
 سجری من تحته بالاهنار - خدایش می نگارد - نظم
 خداوند با حق دوستانست : خیابانے بدہ زان بوستانست
 کہ آن فردوس اعلی نام دارد : فزون تر از همه آرام دارد
 ز باطله معاصی دور گردان : مراہم محبتان مغفور گردان
 نمی دارم چو کردار نجاستم - : نمی گویم سزاوار نجاستم
 مگر از فضل تو امید دارم : ہمی دارم اگر امید دارم
 کہ چون نامست کریم است وحیم است : گمانے نیک می ارم چه بیم است
 گناہ من اگر چه بیکران است : فاما بیکران فضلت ازان است
 نشانے عرض دارم بے کم و کاست : گناہم چون خس فضلت چو دریاست
 بے سیلاب از دریائے مواج : خس و خاشاک را آرد بہ تاراج
 چشم و بر بہ رحمت بودہ باشم - : پے پاک از معصیت آلودہ باشم
 گنہ گار - پیر - گوشت انیس - : زیاده و نقصانست اینجاست

به عصیان چون تراحت پسندست به زبان بنده تسلیم بند است
 رقع۴۳ - عالی مهتا - استدعای ورودی از من دل سر دیکه
 می دانند می دانند که از بختلای اسمائیم اما اهلیت مد نظر است که شرط
 و صلاحیت مربوط است - هنوز که مسامع ایشان پنبه آکنده است
 پاک سازند - ستا مرسله را بورد آرند - صفتش در لباس نظم
 مرقوم بحر می که نا اهل معلوم نکند با اصطلاح خاص موسوم -
 مرسله اولی را اثنا و عشره مائه قرائت سازند - بشرطیکه
 بعد از مائه رکعتین خفیفین ادا کند - البته بفضل فضال و بهمان
 در اثنا عشره لیالی از حصول مقصود خالی نخواهد بود بصورت
 استعجال تحصیل مدعا مرسله اولی را اثنا عشره الف در یک
 شب بشرط ادا سئ رکعتین بترکیب اولیٰین بعمل آرد -
 ندانم که تا شب دیگر از شایده مقصود بهمکنار نشوند - و مرسله
 ثانی که به حفاظت حوادث ناگهانی و بلیات آسمانی لایق است
 بلاعد و جاری باشد قاریش مقبول باری - و عوالتش محترز
 از ماکل ذمی روح است درین زمان عشره - فلهمذا ترکیب

و جبین بر استان دیگر سودن چه قدر کورنگی است - خالق
 کائنات که رزاق نام دارد کدام ذمی روح را نه گذارد که
 روزیش نرسیده باشد و به عدم حصول برزق مقوم پا
 بدامن کفن کشیده - بان با حیان اختصار مجبور و ناچار -
 نه شنیده که مریدی کمر بسته پیش پیری نشسته از بر خاستگی
 طبیعت ظاهراً ساخت - فرمود چه اندیشیده - بعضی پرداخت
 که درین کشورستان خارج از حوصله خویش به تلاش روزی
 بیش از پیش عمری بسر بردم نقد آرزو بکف خود نیاوردم
 هوای عزیمت سفر در سرم پیچیده است - برای استیانت
 بحضور اقدس رسیده - فرمود که برو و خدای انجا را
 سلام ما به گو - حیرت افزو و گذارش نمود که چه خدای
 انجا و آن جادگیر است - ارشاد گشت که اگر چنان نیت
 و رزاق مایکیت چرا پا بدامن قناعت نمی کنی که روزی
 مقوم است هر جا که باشی رساند - و تا کی رشته حیات
 باقی است دانه از قسمتش فرانتاند - از انجا که زبان

اهل دل را تا شیرے دیگر است طاقت غرزش به شکست کمر
 توکل بر میان جان بست به کج قناعت نشست - از
 خویش و بیگانه جدا شد و یکی از واصلان خدا - **هـ**
 آنکس که بدگمانست گمان شد نصیب پاد و لیکه نیکان است از ان است
رقعه ۴۹ - موسومہ وجید منور خان بہادر تعلقدار ضلع مید
 قوا صاحب فی اقتدار و الاتبار تحب الفقرا ملاذ الغر باقدرون
 درویشان حفظکم اللہ تعالیٰ بالعزت والایمان -
 ریشات سحاب طریقہ مسنون خلاصہ کاف و نون علیہ
 والہ التحیۃ والتسلیم بعد الشہور والسنون واتبام
 از ہار حدیقہ دعوت اجابت مقرون بہ نسیم اللسان والقلب
 خیر مشحون سبب نصارت روض تحریر مطالب باعث نظام
 مناظر تقریر یارب است - مستحسان صوامع سپاس جناب کبریا
 باری - جلت عظمتہ مصروف سچہ شماری اوراد است دعا
 عوافی آن بہط فیضان اضافی دام چشمہ ہر چند اشتیاق
 نیاز طراز از مدت دراز باستماع اوصاف جمیدہ و اخلاق

پسندیده که زبان سعادت بیان بسته و امن و ملت مصدر
 خیر صداقت مورد مراحم جلیل نشی محمد اسمعیل عذب البیان داشت
 خاطر فائز را به تصرف و طائف و عامی جزائی خیر می گماشت
 اما تلذذ سرور را روحی باعث مسرت مصغه اشباحی بود - که
 مسبب حقیقی سامان رونق افروزی آن معدن صلاح و فلاح
 درین فواح فرمود - ازان جا که جامع المتفرقین در عالم تکوین سبب
 که مکتوم مشیت میدارد به فحوائی تشری قلمی و تویج روحی بظهور
 می آرد - تا بمصدق آیه کلام مجید یفعل الله ما یشاء و یحکم
 ما یرید - مخوض آن توان گردید - پس تقدم الدعاء کا شرف
 مدعا است - که نظر برستوجبان مراحم آن مظهر مکارم مامور این
 تحریر یاد داشت موجب یومیه خیر طلب علی سبیل الشهواته
 متقید عدم ارتکاب سعی خلاف دستور مستمره که در عمل حافظ
 غلام مصطفی خان صاحب مرحوم باوصف تقید معوم و دود ماه
 بلکه زیاده تهاون آماده می بودند مبنی شوند تا دعا گوئی نیاز
 مال بحصول موجب مقصود قصه شکال فارغ البال گردیده

باشد و تخم دعائیکه باعث فلاح مال معامله قائل و موجب صلاح
 سازه عالی بحسن سرزندگی من المعاصرین و حصول سرخروست
 عن الباشترین متصور است در مزرعه دل و زبان پاشیده باشد
 رباعی - هر دعائیکه برون از دل درویش آمد به ثمره اش
 مستعدی را بجا پیش آمد به فایز منزل مقصود و عالم گردید
 هر که درستی خود عاقبت اندیش آمد به قطع نظر ازین به نظر
 پرداخت احقرین اگر حکم واجب است و بر کار گزار
 قضیه نزل بر شرف نفاذ یابد که موجب مقرر ماه باده اوده باشد
 و قطعه رسید عاصی بصدور کچهری فرستاده - هر آینه
 زمین منت و دعا خواهم ماند ورنه شاکر مشیت جاب کبریا -
 سه آذ که حفظ عزت و ایامش از دست به حصن حصین
 و عوشت اهل دعاب است به گرد و چو سرخروی و دعا عالم به حسن کار
 به دست از بس کشد که همین مدعاب است به زیاده ماوراء
 آرزو دئے همگامی و دعا خیر انجامی بعد عاتمی چه به تحریر و ابسته
 خامی در آرم به مرقوم هشتم ماه ربیع الاول ۱۲۸۳ هـ -

رقم ۵۰ - موسومہ سید یسین بادشاہ صاحب قادی
 بعد و عا و خیریت است دعا مائل مدعا نگار یہاں - مستوجبان
 سپاس خالق الجن الناس مستدعی عافیت آن سعادت
 اساس اند - ازان باز کہ را ہی بلده گردیدہ اند یک شقہ و حریفی
 ہم باعث سرور خاطر و نور چشم نشدہ - خالق انس و جان آگاہ
 است کہ پریشانی و تردد و حیرانی ہمراہ - ہر چند می شناسم کہ دست
 آن عزیز مرفوع القلم و مزاج ایشان مجهول رقم نیست - اما بحکم
 الصبحۃ متاثر و لو کان ساعۃ - مد اہنتا مائل استغنا
 بودہ باشد و زنجیل در ہا و ن چشم سووہ - عزیز یاد و ر
 آخر خالی است از کثرت اتحاد قلوب - و فی ہذہ الزمان
 بے مروتی و مساوت قلبی سبک دلان را اکثر مرغوب
 بہ صدا قیکہ - خدا صفا و ع ماکد ر - جادہ کثرت تحریر
 خسرویش کہ گاہے بہ تسطیر جواب خط احدی تکامل نمی ورزند
 حالانکہ در کار مرجوعہ عدم فرصت می دارند باید و رزید -
 و از شیوہ شتر گیری شان کہ خاصہ خلقی است صد فرسنگ

خواهند دید۔ پس چشم انظار را زین سرمه روشن است
که تا حصول نغمائی محیشی از ارسال خطوط مسرت مبسوط خوا
داشت۔ مرقوم پانزدہم صفرا المنظر ۸۳۲۸۰۔

رقعہ ۵۱۔ معدن فیوض سبحان سلمہ الرحمان
پس از تشریح آرزوئے تصافح گرامی و سپس توضیح تنہائی تعانق
سانی کہ بہ مرکز تحریر و تقریر و از احاطہ توجیہ و تطیر افزون و
بیرون است۔ عاطر از گذارشش پرداز۔ ہر چند ارسال
مکاتیب خلعت ثرا و موجب انشراح قلوب طریفین است۔ اما
علی الرغم آن چہ باعث انسداد شوائع الفت جانبین۔ چونکہ
بحکم القلب یمیدی الی القلب۔ تعلق یگانگت اتحاد
و توسط موانست و و با د از خاطر است نہ از ارسال مایق ظاہر
مصروع محبت جاوہ دار و نہان در خلوت دلہا۔
و یکیک بے محبت است چون مرد بے شہوت۔ و مردیکہ قاطع الہیمان
است چہ از زن بے پستان۔ ابریکہ بے آب است بدتر از
آب۔ انسان بے ہنر چون صدف بے گہر۔ و آدم بے جوہر

بسان چشم بے بصر - پس جو هر و نهرا انسان؟ او محبت است
 نه جسم و شباهت - اگر انسانیت این است لعنت بر این است
 زیاده توفیق خیر متشقیق لائق باد -

رقعه ۵۲ - معدن اخلاق گریانه مظهر اشتیاق عیما
 حرکم الله تقالے - اشتیاق را اشتیاق گواه و شوق قلبی
 را خدا آگاه - بعد سلام بپس طیر ما به المرام می پروازد - دریا
 چشم از طغیانی خونتایه جگر متلی سیول است و غنچه و لم هم رنگ
 را اسل بقول - نوک ابداب در دیده من ستانست و
 خون دیده به پنجه و امن خا - سبج گردش نم به یاد آن
 مقتدای مقتدیان صومعه کرم زینت انا مل دلم - و ذکر آن
 رایت کاروان هم برنگ دل اخلاص شبنم جرس ناقه پاک
 قوافل دم - اما این اتحاد کوشش باین جوش و خروش پاک
 اختیارے ندارد که خود را هدیه حضور بر گرامی شمارد - بسان
 طائر بی پریم و کسب کی درم قطعه ای ابر کرم بر لب این گلشن خشک
 یک قطره بباری که شود بوی چو شکم؟ گر رحم نیاری چه زیان است

که کافی است : بهر چمن خاطر افروده سرشکم : عیب گفتگو
 بخودانه عیب است و عالم عالم استیلائی جوش الفت عالم عیب
 زیاده آگاه تنائی دلی عالم اسرار ازلی است -

رقعه منظوم

جناب دلاور علی نیک نام : به تقدیم تسلیم بشنویام
 دعا گو خوا خوا خیر آرزو : برائی خدا میکند گفتگو
 بد را العمل نیک اعمال را : نشان ترقیت اقبال را
 بد اعمال را جز بدی هیچ نیست : که داروی داء و دمی هیچ نیست
 بد دنیا اگر محو گشتی بدی : بروز جزا بدی بی بدی
 مگر روز انصاف آینه هست : جزا عمل را نماینده هست
 به روزیکه ما پیش داور شویم : بسر بار سوء عمل در شویم
 سپرد چه کردید پیش آورید : جزا هاش از پیش ما در برید
 بجائی که احوال اعمال خیر : نگفتن توان بس چه گویم غیر
 چه یابیم آنجا جزای عمل : سجزا نفع و سزای عمل
 بد دنیا عمل به عمل خوب نیست : با مال شرافت که منسوب نیست

چهار است گمان آفت جان بود و پیش و کمش پنج یک سان بود
 یکی قرض باشد مرض دومی و سوم آتش و مدعی چار می
 بکش دست خود را تو در استین و که در ارتشا این چهار است بین
 سحرگاه بیدار باش و مخپ و درین راه هشیار باش و مخپ
 که خواب سحر نکبت آرد بے و بشر را با فلاس آرد بے
 اگر منصفی است گفتم مجوش و تسلیم انداز آرد بگوشت
 تمام شد

تقریظ از تاج افکار معنی نگار سخنور شیرین گفتار ناظم ناگ
 خیال ناشر بی مثال لذت گیر سخنان نمکین جناب مولوی
 برهان الدین حسنا المتخلص به نگین

بعد از انشائی صحائف حمد و محمت خداوندیکه ذات وی از صفات پاک
 و پس از ادائی و طائف تحیت و درود بر امام انبیائی که بر کسوت
 جانش طراز لولاک - صلوة الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه جمعین

متوہ می آید کہ عالم بعلوم ظاہری۔ عارف بہ مقامات باطنی
 ماہتاب آسمان فصاحت۔ آفتاب بیج بلاغت۔ بے بہا کمال
 سخن دانی۔ دُر دریا ئی معانی۔ نقادہ و دوام کمال۔
 ادرنگ نشین کشور افضال۔ دقیقه سنج۔ نکتہ گو۔ عمدۃ الکلام
 یعنی تسلیم تخلص۔ حضرت شاہ غلام جیلانی قادری نام۔ قدس
 سرہ۔ کہ طنطنہ نظم دے عالم را فر اگر فتنہ۔ وصیت نشرش تا
 بہ پارس رسیدہ۔ در میدان بلاغت گوئی سبقت از دیگران
 رہو دہ۔ و در افراد بنی نوع کسی باین شان و جلالت کم گذشتہ
 الحق ناظم بے عدیل۔ ناثر بے تمثیل۔ رقعات تسلیم نتیجہ ایت
 از شاخ افکار پر بہار دے۔ کہ شبدر سیرع السیر قلم در مضامین
 تسوید تعریف آن لنگ۔ و زبان ماطقہ در ادای وصفش
 تنگ۔ پختگی معانی و خفانت الفاظ و عذہ بت کلام و تازگی
 مضامین با ہم جمع حق سبحانہ تعالیٰ آن را از ردہ بر
 فضول معنوں دارا و۔ و بدین قطعہ تاریخ اختتام
 کروم۔

قطعه تارخ طبع

مکاتبات دلکش مرسلات فیض بخش و تمام جمع گشت چون بفضل رب لایزال
نگین باد و بروز نیک خوشترین و نوشت سال طبع آن - مرسلات طبع آن
تواریخ طبع طبع زاد و الاثر اذ جناب مولوی شاه محمد ولی الله
صاحب قادیانی المتخلص اویب

شد طبع چو نامه جات تسلیم و شائع شده در میان عصر
بنوشت اویب سال طبعش و مکتوبات یگانہ عصر
ایضا

چو طبع گشت مکاتیب حضرت تسلیم و برای اہل بیان شد مفید و فیض رسان
چرا بہ فکر تو ہستی ز بہر تارخیش و بگو اویب مکاتیب اشرف دوران
تواریخ من نتائج افکار مورد مراحم و اہب جناب
مولوی محمد عزیز الرحمن صاحب المتخلص بہ ندیم
سبحانہ اللہ تعالیٰ

تطاعات تارخ طبع

مجله بنامه تسلیم کنال مطبع برای جلد طلاب به شد
فکر کن ای شکر هر سالش پوگر طبع مکاتبات نایاب بشد



ایضاً

سازم چه شکرتی که ز صیف کاشی و اکنون با مطبع رسیدیم اسلا
چون هر سال طبع نمودم ندیم فکر پد آمدند که طبع شده این مکاتبات
تواریخ طبع طبع از جناب محمد عبدالکریم صاحب

المتخلص به طالب خادم صادق الاعتقاد
حضرت تسلیم ضا قبله قادری قدس الباری

پوشد مطبع مکتوبات تسلیم ندارد هیچ عیبی در میان
سروشی سال آن گفتا به طالب پوگو - رقعات کتابی زمانه

ایضاً

طبع چون شد نامه با حضرت تسلیم ما پوگشت مقبول شد اتق فیض عالم آفر شد
گفت هفت سال طبعش طالب تسلیم و ناما جات شاه جیلانی بلند آفر شد

